

دکتر پرویز ضیاء شهبازی به سال ۱۳۲۲ به دنیا آمد. در دانشگاه‌های تهران و فرایبورگ فلسفه خواند. از مهر ۱۳۵۲ تا مهر ۱۳۸۲ در دانشگاه فردوسی مشهد در مقام استاد فلسفه به مدت ۳۰ سال تدریس فلسفه کرده و پس از بازنشستگی و عزیمت به تهران، به عضویت هیأت علمی واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد در آمد و هم‌اکنون در همان جا به تدریس اشتغال دارد.



**فضای فکری و روشنفکری**  
معاصر ایران، از چند جریان فکری غالب خالی نبوده است. در دور‌هایی جریان تفکر مارکسیسم طرفداران بسیار داشته پس از انقلاب اسلامی، این جریان از ماهیت انقلابی و تحول‌ساز اجتماعی خود آن‌طور که در سال‌های دهه ۵۰ می‌بینیم سفاکانه گرفت، اما با توجه به پیروزی انقلاب اسلامی و زایش جریان‌های فکری متعدد قالب‌های متعددی هم بروز می‌کنند. جز جریان مارکسیستی، شاهد شکل‌گیری جریان یورپی در جامعه هستیم و جریان هایدگری از سوی دیگری روند پرشکوهی به خود می‌گیرد. از سوی دیگر روشنفکری دینی در شاخه‌های متعدد اعم از هنر، مکتب یا شاخه‌های تعلیمی، رشد پیدا می‌کند. به طور اخص اگر بخواهیم بر جریان هایدگری تمرکز کنیم، این جریان بعد از انقلاب در جامعه ما توانست تأثیرات فراوانی در حوزهای متعدد علوم انسانی بگذارد. به تعبیر خیلی‌ها دکتر فرید منتهای این دوره

و این جایگاه فکری بود. پرسش این است که جریان تفکر آلمانی در جامعه ما چه جایگاهی دارد؟ و اگر فرید منتهای به این خلاصه نگاه است چه شاخه‌هایی از تفکر آلمانی در فکر او دیده می‌شود؟

پانام و یاد خلد و جانسون. در روز است و از زبان خیلی‌ها شنیده می‌شود اما اینکه حالاً این اقلیت و صلاحیت پاسخ دادن به این سؤال را داشته باشیم یا نه نمی‌دانم. اینکه به چرخش فکری هایدگری اشاره کردیم خود مطلبی نیست که می‌تواند محل بحث و اختلاف نظر باشد. باید بگوییم وی شاید یکی از بزرگ‌ترین متفکرانی باشد که تاریخ به خود دیده است. هایدگر مخصوصاً بعد از آنچه خودش به اسم *Kebrte* (گشت) یاد کرده و نیز مخصوصاً در کتاب‌های آخرش بیشتر می‌پسندید که روی فلسفه خودش اسم تکرار بگذارد و که مخصوصاً از تفکری معنوی که در آلمانی به آن *das das besinnliche Denken* می‌گویند و مرحوم فرید منتهای به دقت‌هایی که داشتند از آن تعبیر به فکر و فکر می‌کردند کرده است. هایدگر همچنین مجموعه‌ای از نوشته‌هایش را به اسم *هایدگر فلسفه و فکری* که بر عهده تفکر است نامگذاری کرده است. با این وجود نمی‌توان مدعی شد که در آلمان یا جهان یا در ایران، جریان فکری هایدگری وجود داشته باشد. محل بحث و اختلاف نظر است. شاید این گفته هایدگر که انقلاب به مناسبت با زبان دکتر فرید منتهای در *جست و گشت* که هایدگر می‌رفت، درست باشد که از همه تفکر بزرگ‌تر در این عصر تفکر بزرگ است که انسان در این

دوره که بیش از هر زمانی نیازمند به تفکر است هنوز تفکر نمی‌کنند. پس این واقعیتی است غیر قابل انکار که در دورانی که هایدگر جوان در دانشگاه‌های فرایبورگ و میننبرگ تدریس می‌گفت، فیلسوفان بنامی از حوزه تدریس او بیرون آمدند که هر کدام را می‌توان متفکر بزرگی خواند. اساسی بعضی از آنها کلی است تا معلوم شود هایدگر چه شاگردان بزرگ و برجستای داشته است. این توفیق شاید کمتر نصیب فیلسوف بزرگی در آلمان شده باشد. شاگردان هایدگر همه از هایدگر نشان دارند اما هیچ‌کدام عیناً حرف هایدگر را تکرار نمی‌کنند و بر وفق زبان و مصطلحات هایدگر هم چیز نمی‌نویسند. از شاگردان بزرگ هایدگر می‌توان به هانس گنرگ، گادامر، خلم هانا آرنت، هانس یوناس، هربرت مار کوز، کارل لوویت و بسیاری دیگر اشاره کرد که امروز همه مرخصند حال آسامی توان گفت که همه این بزرگان به چرخش هایدگری متصل اند یا بدعریض کم‌کم این‌طور نیستند.

**هایدگر گویا خوش نمی‌دانست که در جلسات بحث و در سخن حرف‌های خودش را به خودش تحویل بدهد.** در روز ۲۵ ریش این بود که *Hier wird nicht geheidegert* (اینجا اینجا هایدگر هیچ می‌بینیم که با ساختن فکلی از اسم خود می‌خواست هایدگر بازی را موقوف کند به هر حال تفکر، کاری است که در نزد متفکری صورت می‌پذیرد. البته به متفکری ممکن است با متفکر دیگری مواجهه و برخورد داشته باشد. اتفاقاً هایدگر در مسر لوجه بعضی از کتاب‌هایش چنین نوشته است که احترام گذاشتن به متفکر یعنی در گفتار با او مواجهه بدون با او

از در احتیاج و مناقشه با او در آمدن گرفته آنچه در لفظ *Auseinandersetzung* (آوس آیس آندر زتسونگ) به بیان می‌آید ترجمش آن است نسبت مخصوصاً وقتی که از زیر قلم هایدگر بیرون بیاید که به شیوه مختصر خود خط‌های کوتاهی گذاشته است میان *setzung* (تسونگ) - *einander* (این آس) (آوس) که هایدگر از آن همان معنا را گرفته است. است که یونانیان از لفظ *thesis* در معنای وضع و نهادن می‌خواستند کسی که بدین شیوه به متفکری احترام بگذارد، با آن متفکر به راستی عهد سخن می‌شود. به این معنی است که مرحوم فرید خود را هایدگر می‌دانست و من بر آنم که حقیقتاً هم به وجه منتهای فرید که هایدگر بود متفکری بود که در مولف فکری و معنوی خود همان ریشه داشت و صیرور شده بود و به عنوان یک متفکر ایرانی و مسلمان از در گفتگو با هایدگر به عنوان یک متفکر آلمانی در آمده بود.

در کلاس فرید شاگردانی بودند که یکی از آنها بنده بودم - که سال‌ها به شاگردی فرید شد. بنده اما هرگز استاد نشدم و همچنان خودم را شاگرد فرید می‌نامم. بعضی از دوستان که در جلسات بود، بحث و گفتگو با فرید شرکت داشتند. در مجلسی که ملاقات منزل مرحوم دکتر جهانبانو برگزار می‌شد غالباً خود استادان فلسفه پارته‌هایی نزدیک فلسفه بودند مثل خود مرحوم دکتر میر حسن جهانبانو که خود استاد اقتصاد بود اما حبه علاقه فلسفی هم داشت و کتاب‌هایی هم درباره فلاطون ترجمه کرده است. اما عیب‌ها هیچ‌کدام جریان تشکیل نداشتند از نوعی که ما

# همیشه همان

دکتر پرویز ضیاء شهبازی در روز ۲۵ ریش این بود که *Hier wird nicht geheidegert* (اینجا اینجا هایدگر هیچ می‌بینیم که با ساختن فکلی از اسم خود می‌خواست هایدگر بازی را موقوف کند به هر حال تفکر، کاری است که در نزد متفکری صورت می‌پذیرد. البته به متفکری ممکن است با متفکر دیگری مواجهه و برخورد داشته باشد. اتفاقاً هایدگر در مسر لوجه بعضی از کتاب‌هایش چنین نوشته است که احترام گذاشتن به متفکر یعنی در گفتار با او مواجهه بدون با او



۱۳۸۲  
۱۳۸۱  
۱۳۸۰  
۱۳۷۹  
۱۳۷۸  
۱۳۷۷  
۱۳۷۶  
۱۳۷۵  
۱۳۷۴  
۱۳۷۳  
۱۳۷۲  
۱۳۷۱  
۱۳۷۰  
۱۳۶۹  
۱۳۶۸  
۱۳۶۷  
۱۳۶۶  
۱۳۶۵  
۱۳۶۴  
۱۳۶۳  
۱۳۶۲  
۱۳۶۱  
۱۳۶۰  
۱۳۵۹  
۱۳۵۸  
۱۳۵۷  
۱۳۵۶  
۱۳۵۵  
۱۳۵۴  
۱۳۵۳  
۱۳۵۲  
۱۳۵۱  
۱۳۵۰  
۱۳۴۹  
۱۳۴۸  
۱۳۴۷  
۱۳۴۶  
۱۳۴۵  
۱۳۴۴  
۱۳۴۳  
۱۳۴۲  
۱۳۴۱  
۱۳۴۰  
۱۳۳۹  
۱۳۳۸  
۱۳۳۷  
۱۳۳۶  
۱۳۳۵  
۱۳۳۴  
۱۳۳۳  
۱۳۳۲  
۱۳۳۱  
۱۳۳۰  
۱۳۲۹  
۱۳۲۸  
۱۳۲۷  
۱۳۲۶  
۱۳۲۵  
۱۳۲۴  
۱۳۲۳  
۱۳۲۲  
۱۳۲۱  
۱۳۲۰  
۱۳۱۹  
۱۳۱۸  
۱۳۱۷  
۱۳۱۶  
۱۳۱۵  
۱۳۱۴  
۱۳۱۳  
۱۳۱۲  
۱۳۱۱  
۱۳۱۰  
۱۳۰۹  
۱۳۰۸  
۱۳۰۷  
۱۳۰۶  
۱۳۰۵  
۱۳۰۴  
۱۳۰۳  
۱۳۰۲  
۱۳۰۱  
۱۳۰۰  
۱۲۹۹  
۱۲۹۸  
۱۲۹۷  
۱۲۹۶  
۱۲۹۵  
۱۲۹۴  
۱۲۹۳  
۱۲۹۲  
۱۲۹۱  
۱۲۹۰  
۱۲۸۹  
۱۲۸۸  
۱۲۸۷  
۱۲۸۶  
۱۲۸۵  
۱۲۸۴  
۱۲۸۳  
۱۲۸۲  
۱۲۸۱  
۱۲۸۰  
۱۲۷۹  
۱۲۷۸  
۱۲۷۷  
۱۲۷۶  
۱۲۷۵  
۱۲۷۴  
۱۲۷۳  
۱۲۷۲  
۱۲۷۱  
۱۲۷۰  
۱۲۶۹  
۱۲۶۸  
۱۲۶۷  
۱۲۶۶  
۱۲۶۵  
۱۲۶۴  
۱۲۶۳  
۱۲۶۲  
۱۲۶۱  
۱۲۶۰  
۱۲۵۹  
۱۲۵۸  
۱۲۵۷  
۱۲۵۶  
۱۲۵۵  
۱۲۵۴  
۱۲۵۳  
۱۲۵۲  
۱۲۵۱  
۱۲۵۰  
۱۲۴۹  
۱۲۴۸  
۱۲۴۷  
۱۲۴۶  
۱۲۴۵  
۱۲۴۴  
۱۲۴۳  
۱۲۴۲  
۱۲۴۱  
۱۲۴۰  
۱۲۳۹  
۱۲۳۸  
۱۲۳۷  
۱۲۳۶  
۱۲۳۵  
۱۲۳۴  
۱۲۳۳  
۱۲۳۲  
۱۲۳۱  
۱۲۳۰  
۱۲۲۹  
۱۲۲۸  
۱۲۲۷  
۱۲۲۶  
۱۲۲۵  
۱۲۲۴  
۱۲۲۳  
۱۲۲۲  
۱۲۲۱  
۱۲۲۰  
۱۲۱۹  
۱۲۱۸  
۱۲۱۷  
۱۲۱۶  
۱۲۱۵  
۱۲۱۴  
۱۲۱۳  
۱۲۱۲  
۱۲۱۱  
۱۲۱۰  
۱۲۰۹  
۱۲۰۸  
۱۲۰۷  
۱۲۰۶  
۱۲۰۵  
۱۲۰۴  
۱۲۰۳  
۱۲۰۲  
۱۲۰۱  
۱۲۰۰  
۱۱۹۹  
۱۱۹۸  
۱۱۹۷  
۱۱۹۶  
۱۱۹۵  
۱۱۹۴  
۱۱۹۳  
۱۱۹۲  
۱۱۹۱  
۱۱۹۰  
۱۱۸۹  
۱۱۸۸  
۱۱۸۷  
۱۱۸۶  
۱۱۸۵  
۱۱۸۴  
۱۱۸۳  
۱۱۸۲  
۱۱۸۱  
۱۱۸۰  
۱۱۷۹  
۱۱۷۸  
۱۱۷۷  
۱۱۷۶  
۱۱۷۵  
۱۱۷۴  
۱۱۷۳  
۱۱۷۲  
۱۱۷۱  
۱۱۷۰  
۱۱۶۹  
۱۱۶۸  
۱۱۶۷  
۱۱۶۶  
۱۱۶۵  
۱۱۶۴  
۱۱۶۳  
۱۱۶۲  
۱۱۶۱  
۱۱۶۰  
۱۱۵۹  
۱۱۵۸  
۱۱۵۷  
۱۱۵۶  
۱۱۵۵  
۱۱۵۴  
۱۱۵۳  
۱۱۵۲  
۱۱۵۱  
۱۱۵۰  
۱۱۴۹  
۱۱۴۸  
۱۱۴۷  
۱۱۴۶  
۱۱۴۵  
۱۱۴۴  
۱۱۴۳  
۱۱۴۲  
۱۱۴۱  
۱۱۴۰  
۱۱۳۹  
۱۱۳۸  
۱۱۳۷  
۱۱۳۶  
۱۱۳۵  
۱۱۳۴  
۱۱۳۳  
۱۱۳۲  
۱۱۳۱  
۱۱۳۰  
۱۱۲۹  
۱۱۲۸  
۱۱۲۷  
۱۱۲۶  
۱۱۲۵  
۱۱۲۴  
۱۱۲۳  
۱۱۲۲  
۱۱۲۱  
۱۱۲۰  
۱۱۱۹  
۱۱۱۸  
۱۱۱۷  
۱۱۱۶  
۱۱۱۵  
۱۱۱۴  
۱۱۱۳  
۱۱۱۲  
۱۱۱۱  
۱۱۱۰  
۱۱۰۹  
۱۱۰۸  
۱۱۰۷  
۱۱۰۶  
۱۱۰۵  
۱۱۰۴  
۱۱۰۳  
۱۱۰۲  
۱۱۰۱  
۱۱۰۰  
۱۰۹۹  
۱۰۹۸  
۱۰۹۷  
۱۰۹۶  
۱۰۹۵  
۱۰۹۴  
۱۰۹۳  
۱۰۹۲  
۱۰۹۱  
۱۰۹۰  
۱۰۸۹  
۱۰۸۸  
۱۰۸۷  
۱۰۸۶  
۱۰۸۵  
۱۰۸۴  
۱۰۸۳  
۱۰۸۲  
۱۰۸۱  
۱۰۸۰  
۱۰۷۹  
۱۰۷۸  
۱۰۷۷  
۱۰۷۶  
۱۰۷۵  
۱۰۷۴  
۱۰۷۳  
۱۰۷۲  
۱۰۷۱  
۱۰۷۰  
۱۰۶۹  
۱۰۶۸  
۱۰۶۷  
۱۰۶۶  
۱۰۶۵  
۱۰۶۴  
۱۰۶۳  
۱۰۶۲  
۱۰۶۱  
۱۰۶۰  
۱۰۵۹  
۱۰۵۸  
۱۰۵۷  
۱۰۵۶  
۱۰۵۵  
۱۰۵۴  
۱۰۵۳  
۱۰۵۲  
۱۰۵۱  
۱۰۵۰  
۱۰۴۹  
۱۰۴۸  
۱۰۴۷  
۱۰۴۶  
۱۰۴۵  
۱۰۴۴  
۱۰۴۳  
۱۰۴۲  
۱۰۴۱  
۱۰۴۰  
۱۰۳۹  
۱۰۳۸  
۱۰۳۷  
۱۰۳۶  
۱۰۳۵  
۱۰۳۴  
۱۰۳۳  
۱۰۳۲  
۱۰۳۱  
۱۰۳۰  
۱۰۲۹  
۱۰۲۸  
۱۰۲۷  
۱۰۲۶  
۱۰۲۵  
۱۰۲۴  
۱۰۲۳  
۱۰۲۲  
۱۰۲۱  
۱۰۲۰  
۱۰۱۹  
۱۰۱۸  
۱۰۱۷  
۱۰۱۶  
۱۰۱۵  
۱۰۱۴  
۱۰۱۳  
۱۰۱۲  
۱۰۱۱  
۱۰۱۰  
۱۰۰۹  
۱۰۰۸  
۱۰۰۷  
۱۰۰۶  
۱۰۰۵  
۱۰۰۴  
۱۰۰۳  
۱۰۰۲  
۱۰۰۱  
۱۰۰۰

امروز بیولوژیست و کیمیاگر است که سالها در لاجورد یک چهره ملی راه افتاده است. مثل فرض کنید حلقه وین آن طور که در شهر وین در سالهای ۱۹۳۰ و بعد تشکیل می شده و بعد هم میان آنها یک جور اتفاق عجب و و رای و یک جور اشتراک در روشی که در پیش گرفته بودند وجود داشته به همین دلیل صاحب آنجا را می توان گفت «حلقه» اما این طور که من شنیدم در جلساتی که فرید مستخو بود ورشته سخن را به دست می گرفته دیگران اغلب سرپا گوش بودند البته بعضی از آنها به راههای مختلفی رفتند و بعضی آنها هم سعی کردند که حساب خود را از مرحوم فرید چنان کنند که میان آنها کسی همچون استاد بلوری همچنان سعی می کند لای احترام کنند و حق استادی را فراموش نکنند بنده هم همواره سعی می کنم بسیار سزاوار استاد باشم.

این راهم نشانه کنم که بنده به حکم آنکه سالها شاگرد بودم به شاگردی ایشان گلی نام می خواهم داد بگویم به راستی ایشان حتی بزرگوار اما محسوس که می نامم چنان که باید نمی توانم حق گزار ایشان باشم چنان که آید هم نمی توانم ولی همچنان امیدوارم بخوندم توفیق بنده تا رفتنش را آید که بگویم روزی حقی در مورد ایشان را آید که در کلاس های که ایشان بعد از انقلاب تشکیل می دادند که مناسفه من در آن دوران در ایران نبودم و در آنجا مشغول تحصیل بودم - هر کسی که می خواسته حضور می یافت بعضی ها شاید همان جلسه اول سر و گوش می دادند و پس از تعطیلاتی صغای فرید را به لقا می می بخشیدند و می رفتند بعضی هم چنان معانیس حرفهای فرید چنان می کرد که به شرکت در جلسات ادامه می دادند اما گمان نمی کنم که هیچ کلمه از اینها را خود فرید قبول داشته باشد که بپر و بویوند البته در این میان بعضی بودند مثل مرحوم معارف که از جلسات درس و بحث و شاید گفت و گوهایی که با مرحوم فرید داشته و آنچه خود در یافته است کتبی خوب و خواننی به اسم تکلمی دوباره به حکمت لسی فرام آورده که بعد از وفات منتشر شده است در این کتاب خود آن مرحوم لای این را نثار کرده که مسول نوشته های او خود فرید است یعنی آن چیزی است که او از حکمت لسی که فرید سنگش را به میهن می زنده برداشته کرد است.

پایه این نکته را نیز بگویم که فرید به نظر من از یک طرف آشنای آتش سارود و از یک طرف غریب غریبه به عمق تفکرش مشکل می شود که در آن راه پیدا کند اما یک اشتراک و شوقی با یک جور احساس نیاز مندی به آن نحوه تفکر و حکمت که فرید به دنبالش بود در بعضی ها هست یا یک جور تشنگی در وجود آنها موجود است که البته آن کسان هم حق دارند که خود را آورده راه فرید بدانند در این میان آنها یکی که انصاف دارند قرار می دهند که مسئول گفته ها و نوشته های ایشان خودشان هستند و نباید نوشته های آنها را به حساب فرید گذاشته ضمن اینکه قبول دارند نکته های را خودشان از بیانات فرید اخذ و اقتباس کرده اند و اگر متنی را هم به رشته تحریر فرار هم مدعیانتر از دینی است که به فرید دارند تا این راه نمی توان گفت که من و لب گفته های فرید را می یافتمند.

**سوال:** شما از چه سال به مجلس درسی فرید راه یافتید و ایشان چه درس هایی را در دانشگاه تدریس می کردند؟ آیا شما هم در تحصیلات آکادمیک شاگردش بودید و هم در کلاس های خصوصی که در منزلشان تشکیل می شده چه کسانی در کلاس حاضر می شدند و تأثیر در مرحوم فرید در این گروه به چه معناست؟

من همان سال اول که برای تحصیل در رشته فلسفه به تهران آمدم (در سال ۱۳۱۶) دیدم آقای دکتر تراقی رئیس مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی بود و در آن مؤسسه یکی یک سلسله جلسات شده بود که در آنها استادان بیام آن دوره که اغلب آنان امروز در آید حیات نیستند (بخار حمتش کنده)

سخن می رانند بعضی از آن سخنرانی ها هنوز وایم هست البته نه فقط اسم و عنوان سخنرانی ها بلکه از فرط علاقه به بعضی از مضامین سخنرانی های آن استادان مطالبی از آنها هم به یاد مانده است همچنین مطالبی که بعد از سخنرانی آن استادان در مقام مثلا ملاحظه یا گاه نقد و بررسی بر زبان کسانی مخصوصا مرحوم فرید می رفته هنوز در یادم هست از آن جمله مثلا استاد بزرگ مرحوم دکتر محمود هوسین بودند که آن زمان در دانشسرای عالی تدریس می کردند یادم هست که ایشان در یک جلسه از آن سخنرانی ها در باره مفهوم تکامل اجتماعی سخن می راند که البته سخنرانی ایشان بسیار خوب و شنیدنی بود اما یک بار پس از سخنرانی ایشان فرید رفت و ورشته مطالب را به دست گرفت و یک چیزهایی عیب آن کرد که از این گفته های فرید من به فرستاد چیزی که دانشت پی برده به معنی اینکه یکی ف می گفته تا فرزندش را می خواند من و لب حرف انتخاب را زود متوجه می شد و حرف فراد را با محک رای و نظر خودش آشنای ساخت از جمله یادم هست در آن جلسه استاد آقای دکتر ابوالحسن جلیلی مطالبی را گفتند که نسبت به فرمایش های مرحوم هوسین چه انتقادی داشتند در آن جلسه وقتی فرید سخنانش را ایراد کرد آقای دکتر جلیلی گفت که یک همدرد پیدا کرده است من هم باید بسیار سزاوار خواننده از این نیت باشم که بحدله حافظه نسبتا نیرومندی درم یابم مطالبی که علاقه زیادی داشتیم از دقت و توجهی که می کردم مطالب همچنان در خاطر من مانده است از جمله اینکه (نمی دانم ارزش گفتن یا نوشتن دارد یا نه) مرحوم هوسین را آخر بحثه مطلب بلندی از گلستان سعدی را از حفظ خواند ایشان هم معلوم بود که حافظه قوی و نیرومندی داشتند یا یک بار مرحوم دکتر کاویانی سخنرانی در مورد مفهوم محیط از نظر هگل داشتند سخنرانی که به پایان رسید مرحوم فرید رای خود را در آن خصوص ایراد داشت.

**سوال:** در آن سخنرانی ها فرید خودش در مقام مستمع حضور می یافت یا از گردانندگان جلسات بود؟

ندوی عمدتاً در مقام مستمع بود البته خودش در یکی از جلسات در خصوص جامعه حقیقی و جامعه وقتی سخنرانی داشتند در حرف های فرید از همان زمان می دیدم که استاد به حرف های هایدگر بسیار است متلا در همان سخنرانی ها - حالا در دست یادم نیست که در کدام سخنرانی بود که زبان فرید شنیدم که از قول هایدگر نقل می کرد که هم برای خدایان دیر آمدیم و برای وجود زود این در کتبی کوچک تر هایدگر آمده است به نام Aus der Erfahrung des Denkens از این آزمایش تفکر حالا شاید فرصتی پیش بیاید که در این مورد مطالبی را عرض کنم البته مربوط می شود به سوالاتی که بعداً طرح خواهید فرمود به هر حال من از آنجا فرید را شناختم و از آنجا بود که شیفته ایشان شدم.

**سوال:** در آن موقع فرید در دانشگاه چه تدریس می کرد؟

آن موقع ایشان اگر هم درس می دادند در دانشگاه در آنجا خبر ندانم اما در خاطرات مرحوم دکتر هروی که چاپ شده است مطالبی نوشته شده راجع به درس دادن فرید در دانشگاه آهسته آهسته از آنکه مرحوم فرید از چه تالیفی به فرید داشتند (البته ایشان نظر خوشی نسبت به فرید نداشتند به هر حال حرف های فرید از همان ابتدا به نام می نشستند.

**سوال:** فرید در چه رشته های تحصیل کرده بود و در چه دکترایش در چه رشته های بود؟

مرحوم دکتر فرید رساله دکتری را نگرفته بود و دکتر نبود البته دکتر بودن هم به نظر من می آید چندان فخری نیست گمان نمی کنم که اصلا

متر که عالی دلته باشند اما حقیقتاً طلبه بود یعنی جوای علم به معنای جدی کلمه.

**سوال:** فرید تخلص او بود؟

اسم فرید را برای خود برگزیده بود ظاهر از وقتی که در دوره های قدیم مجله سخن ۲ یا ۳ نامفکله به اسم فرید چاپ کرده بودند مقالاتی به اسم حکامی به ناموشناسی معاصر که بعداً برای نمودشناسی لفظ «هیدیلر شناسی» را برگزیدند مقالاتی هم نوشته بود با عنوان «از گفت ناها بدگر» در آمدی بر فلسفه گفته که ظاهر باید ۲ مقاله باشد که در مجله سخن چاپ شده است غیر از اینها تعدادی یادداشت کوتاه مثل نقدی بر کتاب شناخت روش های علوم با فلسفه علمی هم در آن نشریه به چاپ رسیده بود.

**سوال:** این مقاله ها مربوط به چه سال های است؟

اینها مربوط به سال های ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ است که فرید خیلی جوان بود پیش از آن هم فرید به اسم «همینی یزدی» در مجلات آموزش و پرورش از جمله مهر مقالاتی نوشته است که از آن جمله می توان به مقالاتی راجع به برگسون اشاره کرد در این مقالات که به اسم همینینی یزدی چاپ شده اند مربوط به قبل از سال ۱۳۱۶ باشد متلا در سال های ۱۳۱۵، ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ و به همین مناسبت فرید گاهی می گفته وقتی جوان بود دستش دراز بوده و چیز می نوشته است و حالا رفتن دراز شده است.

بعنا ظاهر است از نوشتن کشیده بود البته نوشته هایی داشت و از این برده با آن نوشته هایی که از قدیم دلته و حاضر نبوده است که منویش را بر عهدم بگیرد برای اینکه مدعی بود از آن طرز فکری که آن موقع داشته گذشته است ولی من وقتی آن مقالات را هنوز با شوق و لذت و لایع می خوانم می بینم اصلاً دقیق و استدلالت نوشته است آقای محمد منصور هاشمی نیز که کتابی راجع به فرید نوشته است فریخ را از آن دانسته که چرا به نوشتن ادامه نداد که اگر می داد یک چهره فکری قوی و راه می افتاد ولی فرید از آن مرحله گذشته بود یا اینکه گذشته بود ولی من هنوز هم نوشته هایی به عمق و اصالت نوشته های دوران جوانی فرید کمتر به زبان فارسی سراغ دارم به هم از حیث عمق و معنا و هم از حیث بیان دقیق چرا که در زبان فارسی نهایت دقت را نداشت موراز ماست می کشید و عجیب است که هنوز هم می بینم برای من که توفیقست بانه پای تفکر فرید پیش بریم تا به مراحل آخر تفکرش راه یابیم خوانندگی و آموزنده است.

**سوال:** شیوه محسوس شما در کلاس های درسی ایشان چگونه بود؟

بعد از آن اگر جایی می دیدم فرید جلسه یا سخنرانی یا بحث و گفت و گویی دارد می رفتم و حتماً شرکت می کردم ۲ سال بعد از سخنرانی های که در مؤسسه تحقیقات اجتماعی برگزید می شد مرحوم فرید به تدریس تاریخ فلسفه در دانشگاه ادبیات در دوره لیسانس دعوت شد که البته آن موقع دوره فوق لیسانس نابر نشده بود البته دوره دکتری وی ظییر بود و اتفاقاً در آن دوره کتبی مانند آقای دکتر میر عبدالحسین نقی پورزاده در دوره دکتری قبول شده بودند اما کلاس برایشان تشکیل نشد بعنا کلاس فوق لیسانس تشکیل شد و آن دانشجو جوان از جمله دکتر نقی پورزاده را و دانشران کردند که اول فوق لیسانس و بعد دکتری را بخوانند اما من که به سه سال سوم رسیدم آن وقت بحث با ما بود مرحوم فرید مدتی در فرید خوانده بود به جای مرحوم رضوانه شرفی و تاروق فلسفه در دانشکده ادبیات در پی بنده بعد از آن هم در دوره فوق لیسانس با مرحوم فرید درس هایی را گذرانیدم.

از جمله یک درسی بود به اسم حکمت معنوی که اتفاقاً در این درس می دیدم علاوه بر دانشجو جوان استادان بسیاری شرکت می کردند مروسه دیگر از جمله فلسفه گفت و فلسفه انزبانی و پدیدارشناسی و این قبیل درس ها با مرحوم دکتر فرید بود منتها تحصیل من در دوره فوق لیسانس

به صورت فریبی در آمد یرونی اینکه در دوره لیسانس شاکر اول شده بودم و قرار بود بورس بنده تا بروم خارج که نماندند اول می خواستم رها کنم و بروم به سر بلژی که فرید بنده راه دکتر تراقی معرفی کرد تا در مؤسسه مطالعات اجتماعی دستم به کاری بند نبود که از عهده خرج تحصیلم بر بیایم به دست دیدم که این کار هم با شرایطم سازگار نیست یک ترم فوق لیسانس خوبم سپس رها کردم و به خدمت سر بلژی رفتم و وقتی از سر بلژی برگشتم تهران در وزارت دارایی اول به عنوان کمک کلر شانس

آموزشی و بعد کلر شانس آموزشی استخدام شدم و آن وقت فرصتی شد که توفیقست باز تحصیل در دوره فوق لیسانس را فلسفه بنده این دوره از سال ۱۳۱۶ تا ۱۳۱۷ طول کشید البته این ۲ سال آخرش که بعد از سر بلژی بوده است همه ام کار کلاس های فوق لیسانس خدمت دکتر فرید نامزد می کردم اما در جلساتی معروف به اسم «فریدیه» که بعضی از استادان امروزی شرکت داشتند بنده حضور نداشتم درس دادن فرید هم مثل درس دادن استادان دیگر نبود بعضی استادان الان اظهار می کنند حقیقتاً کلاس فرید طرفی بر نمی بستند و بعضی از استادان هم تمام آنچه را که فرید طی یک ترم می گفتند در چند صفحه می نوشتند و همین ها را چندبار می خواندند متلا در درس هایش این لیاقت را از منوی می خواند که استن این علم ای دل غفلت است هوشمندی این جهان را آفت است

در ذیل این لیاقت ذکر می کرد که نسبت های سه گانه کسان با وجود یادگر مطالبی مکرر بعضی استادان این را نشان آن می خوانند که گمان می کنند حقیقت واقع را در حق وی می گویند و این را نشانه آن می دانند که فرید مطالعه چندان هم نمی کرد که اگر می کرد در حد حرف های نواز می زد و نه حرف های قدیمی ولی اینها بی اساسی است برای اینکه آنچه فرید می گفت در شور حال و مقام بود و متناسب با فهم دانشجوئی بود که در جلسات یا کلاس های ایشان حضور داشتند.

**سوال:** او مطالبی را که از گفتن می گذشت می گفت و طوری هم در می داد که غالباً آخر ترم خود می ماند که چگونه از دانشجو جوان استخوان بگیرد چون این طور نبود که یک کتاب یا جزوه ای را در اختیارشان گذاشته باشند و با همان استخوان بر گزار کند مثلاً در درس حکمت معنوی یادم هست برای اینکه بتواند استخوان کند به هر دانشجوئی کتابی داد تا آن را مطالعه کند تا از روی آن کتاب به سوالات جواب دهد اتفاقاً یک کتاب چاپ سنگی قدیمی داشت که به من داد و در آن می بینم که به عنوان ولایت وجود داشته همان را از من استخوان گرفت وی خوش آن موقع در آن کلاس ها همین مطلب را طرح کرده بود و تمام بحث فرق میان ولایت (یا کسر و لول) و ولایت (به فتح و او) بود یکی را می برد به ریشه قبلیای یونانی به معنای دوستی و محبت و آن یکی را به یونانیها هم مانا استیلا می برد و در باب آن توضیحات مبسوطی می داد که از عهده این بحث خارج است یادم است این مطلب را مگر می گفت که پدر باید هم ولایت (به فتح و او) داشته باشد نسبت به فرزند و هم ولایت (به کسر و لول) ولایت در صورتی درست است که پادشاهی ولایت باشد این نکته را از آن جهت می گویم که این مطلب را که فرید بعد از آن گفت هم عنوان می کرد که مربوط به سال های ۱۳۱۸ و ۱۳۱۷ می شده آن موقع که من سر بلژی ام تمام شده بود و به تهران برگشته بودم و در کلاس های فوق لیسانس از زبان ایشان می شنیدم و به نظر من آمد وقتی فرید را می بینم نسبت به گذشته همان بود که بود در وصف سقراطه سیمرون می گفت:



semper idem (همیشه همان) منها معنی آن این نیست که فرجید مثل دوران جوانی همچنان در حد فاصله برگ سون متوقف مانده بود که در جوانی یک نوع شیفتگی و قریبگی نسبت به برگ سون داشتند (ببرو مقالاتی که عرض کردم در جوانی و در مجلات مهر و به چاپ رسیده بود) اما هرگز از هایدگر نگذشته بود و همواره خود را هایدگر می‌دانست.

**چهار ایراداتی به کلاس های ایشان وارد بوده است و چرا؟**  
مطلبی که فکر می‌کنم باید گفته شود این است این ایرادها که به درس و کلاس فرجید می‌گیرند درست است اما بخش فرمایش کردن جان و جمالی است که در گفته های فرجید وجود داشت که حاصل جمع یک حال و گریایی خاص بود یا معنی و معنویت فکر متعالی به طوری که فکر می‌کنم بنده حق دانسته باشم این را بگویم در آلمان نزد بعضی شاگردان بزرگ و برجسته هایدگر مثل استر فریش و یوهلم فن هرن من چند سال تا جایی که می‌توانستم خوب درس خواندم هر من همیشه یک درس یا سخنانش مربوط به هایدگر بود و یادگاری بود که تا دم آخر زندگی هایدگر دست نیازی خصوصی هایدگر بود و با کتاب های هایدگر تا هر جا که منتشر شده بود با گوشه و کناره های پنهانی آشنا بود و به همه احاطه و شرافت نظر دانسته ولی در اثر یک عمر نخرس در درس هایش که حالت سیمینار فلسفه خبیلی کند پیش می‌رفت کتاب هاینز یک چیست؟ هایدگر که در اصل نخستین درس گفتار هایدگر است پس از دعوت شدن به چالش هوسرل و تعدی کرسی فلسفه در دانشگاه فربورگ که روی هم رفته مشتمل بر ۲۵ دقیقه گفتار وی است که چاپ شده است اما همین کتاب را هر من از تمام موضوع درس قرار می‌دهم برای اینکه جمله به جمله پیش می‌رفت و تدریس می‌کرد و با حق که از عهده می‌آمد در تمام آن چیزی که من در فربورگ بودم هر من شروع کرده بود به شرح و تفسیر هر جود و زمان هایدگر و هر آن ترم از چند صفحه اول وجود و زمانی بیشتر فرقت و حالا هم دوره انتر هایدگر که منتشر می‌شود و تا به امروز سر به ۱۰۲ چند مرتبه کسی که نظارت می‌کند یا به اصطلاح عهد حاضر می‌شود که نوشته چاپ شود در بیشتر مجلات همین استاد هر من است.

**پس و یوهلم فن هرن من هنوز در قید حیات است؟**

هنوز هم زنده هستند تا جایی که از ایشان خبر ندارم باز نسیخته شدند ایشان به تصدیق خیلی ها یکی از هایدگر شناسان بزرگ جهان است در سن هشتاد و دو سالگی است که از آن خیلی بهره می‌برد او کلمه به کلمه پیش می‌رفت و مسو را از علت می‌کشید آن هم با دقت و تدریسی که گاه انسان خسته می‌شد اگر کسی بخواهد آرای یک متفکر جدی را خوب بخواند باید چنین بخواند ولی با این همه می‌خوانم عرض کنم که اگر فرجید از طریق استاد فلسفه منظم و مرتب درس دهنی یک چیز است اما اینکه انسان اصلی بکند که یک تفکری را یک تفکر دیگری خیلی جدی گرفته و با او وارد گفتگو می‌شود یک چیز دیگر آن چیز دیگر را بنده در فرجید دیده بودم و پس اما اگر بخواهیم با بعضی ضوابط ظاهری بسنجیم باید بگویم که همه درس های هایدگر بی حاصل است اما اگر حقیقتا انسان گوش نشد پند داشت یعنی با گوش هوش می‌شنید می‌دید که فرجید یک چیز دیگر است.

**این هایدگر را دکتسر فرجید چگونه برگزیده بود؟**

چگونگی و امری نامی برای اینکه در احوال فرجید که مختصرش را عرض کردم (و البته بقیه اش را هر کس بخواهد می‌تواند به سایت فرجید رجوع کند و ببیند) سر گذشت و احوال و مطالبی را به فرجید وجود دارد که به آسانی قابل دسترس است در همان مقالاتی که در مجلات من جن هم می‌نوشت (در سال ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۵) عنوان بحثی را از نظر گفت

تعلیمات که گذاشته بود و البته به هایدگر نزدیک است (غیر از بعضی اشکالات که کرده است) هر آن مطالعه معلوم است که منجذب تکر هایدگر شده است و وقتی به هایدگر رسیده است حقایق دیگر فیلسوفان دیگر رنگ برایش انداخته و آنها را زیاد جدی تلقی نمی‌کند.

البته این هم هست که وقعا هر چندت انسان به تاریخ فلسفه حاطه بیشتر داشته باشد هایدگر را بهتر فهم می‌کنند برای اینکه در سطر به سطر نوشته های هایدگر هم طرف شدن با فیلسوفان بزرگ گذشته مشهود است فیلسوفان بزرگی که بیشتر آنها به شیوه خود هایدگر موضوع درس جدی او قرار گرفته اند و بعضی از آنها را تفسیر جمله به جمله و کتاب هایدگر بر داشته استند مخصوصا جاز سلو- افلاطون گفته دنی اسکاتوس، دکارت و هگل و نتیجه هر چند که قطع و راضی نشکس با آنچه در آثار این فیلسوفان آمده همچنان بیشتر و جدی ترین پرسش در سطر به سطر نوشته های هایدگر است فرجید هم که می‌خواست از منظری همچون هایدگر فراید ناچار بود که این مقدمات را داشته باشد و گذشته از آن باید از ماریت تکر و مینوی خودمان آگاهی تام و تمام داشته باشد که من فکر می‌کنم که آگاهی شکر فو بی نظیری هم داشت از همین تعبیراتی هم که اختیاری می‌کرد برمی‌آید که اختیار این تعبیرات ممکن نیست مگر اینکه در مان حقیقتا آگاه به ماریت معنوی و فکری خودمان باشد فرجید آن موقع چنان که در گفته های نقل می‌کرد بعضی نوشته های هایدگر را خوانده و در کمره بود و سپس فرصتی برایش پیش آمده و چند

**اگر به فرجید می‌گفتند برو سنجگر بر آستانه می‌سند او رو سنجگر به معنای معمولی کلمه بود اما می‌خواهم بگویم که معنی بود**

سالی به از او رفته بود تا مطالعاتش را اکتل کند که ظاهر این ستر در پارسی بوده است.

**در چه سالی؟**  
نمی‌دانم در چه سالی بود ولی چون ایشان دبیر و روزنامه ای کوشار آموزش و پرورش بودند هر سه با معنی برای مطالعات به فرانسه اعزام شده بودند.

**آیا فرجید به استخدام آموزش و پرورش در آمده بود؟**

بله قبلا در آموزش و پرورش بوده است و در آنجا درس و بحث و خیلی جدی گرفته و کتاب های زیادی را هم در پارسی تهیه کرده بود در تعدادی که به دکتریایی نوشته بود و در کتابی چاپ شده که ماجرای آن کتاب مربوط به زندگی دکتر بغای می‌شود و آن طور که برمی‌آید فلسفه چند روزی بعد از خود کشی صادق هدایت نوشته شده است فرجید نوشته که در خرج و هزینه زندگی اش در مانده برای اینکه تعداد زیادی کتاب خرید و به تهران فرستاده است و حالا نمی‌داند با سرمایه زستان و بازن و بچه و گرفتاری های موجود چه کند به این حال بدون اینکه مگر کی بگیرد به ایران برگردد در آن نامه از بقی خوست است که وسیله و وسطی باشد تا شاید دست فرجید به کاری در خارج کشور بند بپسود مثلا در وایس های فرهنگی یکی از سفارتخانه ها مثلا در آلمان یا در سوئیس یا در پارسی که ظاهر این امر محقق نشده است و وی به ایران برگشته بود.

**از حال و هوای خودتان با فرجید گفتید**

با فرجید که برخورد کردم به نظر من می‌آمد که متفکری است جدی که البته به جوانی که در عالم می‌گذردی اشتنا نیست اما از جلدت جرم و بحثش که بعد از انقلاب (جلساتی که در آنها فرجید با شوروی که به سرش افتاده بود و با سلفه انقلاب این روزها زگرار می‌کرد) چون من حضور نداشتیم نمی‌توانم به شما اطلاعاتی بدهم الا یک جلسه که در دانشکده ادبیات برگزار شد و چون بنده در تعطیلات بودم و از آلمان به ایران آمده بودم یک بار توانستم در این جلسات حضور

داشته باشم بعضی دوستم که اکنون استادن بنده هستند در آن جلسه حاضر داشتند از این جلسات حالا می‌دانم که تعدادی نور باقی مانده است شاید از بعضی جلسات این درس های فلسفه های وینو بی هم تهیه کرده باشند کتابی هم مرحوم مددیور به نام هدایت فرعی و فتوحات آخر زمان را بر گرفته همین جلسات درس منتشر کرده است.

البته ظاهر همین کتاب هم بهانه به دست داده است تا یکی از کسانی که در حلقه بحث و درس فرجید حاضر می‌شد و سر آنها گوش بود آقای دلروش آشوری با تفکد فعلی در باب فرجید نوشته است اما انسان باید توجه داشته باشد به حال و هوای نگارش این کتاب چرا که نمی‌شود این کتاب را کتابی دانست که از زیر قلم فرجید بیرون آمده است البته مطالبش از نظر نویز های بنده است که به دست مرحوم مددیور پیاده شده است اما عجیب این است که در بعضی مواز در دست هم شنوده شده است از جمله چیزی که بر خورد کرده این بود که مثلا فرجید هیچ سرای را معادل داشته است هسینگ و خورمه یونانی که هسینگ را با خورا می یونانی را یا حق یا یا هر گاهی می‌شده و هسینگ نوشته است و سپنجش را برده به ریشهای از یونانی که معنایش می‌شود به تنگ آمدن و احساسی دانستی کردن و به همین مناسبت این بیت حافظ را مرتب می‌خواند که

در تنگای خیر تم از نخوت رقیب  
پار پیمان آن که گندم سبزه شود

این مطلب را گفتم برای اینکه عرض کنم که این سپنج هسینگ شنیده و نوشته شده است که

پیش آمده که آیات قرآنی درست نوشته نشده است در حالی که به آسانی می‌شود درستش کرد یا اینکه کلمه آلمانی دی راخته (die Racht) یا حرف تعریف

مونت راخته (Dracht) شنیده شده و از همین روی آلمانی فرجید مورد تمسخر گرفته شده است حال آنکه می‌دانم فرجید به دقیق و نظایف زبان آلمانی واقعا تسلط داشت اگر گاه جملاتی با یک پاراگراف کوتاهی از هایدگر ترجمه می‌کرد می‌دیدم که چنین ترجمای فقط فرجید برمی‌آید و پس برای اینکه به ازای Widersachet آلمانی بگویند همیستار یا هاینراره از کسی برمی‌آید که کتابهایی مثل هدین کرده را خوب خوانده و به مطالبش تفراف نظر داشته و از سوی دیگر حضور ذهن داشته باشد این چنین کارهایی به نظر من فقط از فرجید برمی‌آید.

**چریان های روشنفکری این روز و یوم را در یک تعبیر می‌توان در ۳ گروه مرتب کرد:** - روشنفکران کمالا سستی که به میراث سستی ما وفادارند و آن راه نجات می‌دانند - روشنفکرانی که صفت فکری غرب را راه نجات می‌دانند - چریایی که در این میان به دنبال تلاقی سنت و مدرنیته هستند به نظر شما فرجید در کدام گروه قرار می‌گیرد؟

کمان می‌کنم که اگر به فرجید می‌گفتند روشنفکر بر لاشه می‌شد و می‌گفت چرا به من نامزد می‌گویند به هر حال او روشنفکر به معنای معمولی کلمه نبود اما می‌خواهم بگویم که متفکر بوده متفکری جدی کسانی هستند میان جوانان

شماران نویسنده گان هنرمندان فیلسوفان که یک جور هم مدردی یافتند دارند که به جای خود درست است اما این که بن غالباً احاطه به معارف قدیم را چنان که فرجید داشت تملارت این احاطه هم کف آسانی نیست اگر که از تعبیر خود فرجید به معنای کتب هجرت بود برای فرجید ولی برای ما امروزان انسان فرصت و فراغت و مجال و وقت برای آشنایی بن با معنی فکر فیلسوفان خودمان کسانی مثل این سینه ملاصدرا در هر روزی فراهم نمی‌آید البته اینکه من می‌گویم غیر از آن است که انسان بتواند در مجالس بزرگ گفت و برای این

فیلسوف با آن فیلسوف یک سخنرانی ارائه بدهد یا مقاله بنویسد یا به تویی چنان که حالا رسم است بخواهد که از آن اختلافت تاریخی سنگی به سینه بزند ولی فرجید به هر حال در این عوالم سیر کرده بود او زبان های عربی و فرانسوی را هم چند بار از نو خوب یاد گرفته بود به آسانی هم مسلط بوده به ریشه های یهودی و اوستا سا با بود و مساجت عجیبی داشت یک بار خودش به سن گفت اگر شده ۲۰۰ بار فرهنگ های مختلف را به یونانی مثلا از فرانسوی به یونانی و از یونانی به آنگلی تا ریشه و از یونانی را پسیا کند و تا پسیا نمی‌کند دست بردار نبود اینکه کسی می‌شنود که فرجید به جای انوس (elthos) به یونانی می‌گفت هفتم و به معنای پاتوس (pathos) می‌گفت هفتم به نظر من این را کسی مثل فرجید می‌توانست بگوید چرا که به عرفان خودمان آگاه بود و هم می‌توانست ریشه کلمات را جستجو کند و در فرهنگ های معتد و معتبر می‌گشت و هم این شور و علاقه را داشته که خسته نشود حالا کسی که همین طوری می‌شنود فوراً مترجمی معطل نمی‌شود اما وقتی مطلبی از زبان فرجید بیرون می‌آید این نکته است که هر آن اسرار می‌ورزیم انسان می‌داند که این کلمه به معنای چشم آدم جان می‌دهد و این امر با زحمت بسیار بر اثر جستجو و نیز توجه به تاریخ فلسفه و در نظر گرفتن جهات مختلف و کمال هر گونه دقت ممکن به وجود می‌آید از این روی است که اگر کسی حرف فرجید را خوب بشنود می‌بند این طرز گفتن گفتنی است که از انسان فرجید بر می‌آید.

وقتی که ایشان به رحمت خدا رفتند من در مشهد بودم شب در تلویزیون دیدم که استادان دکتر داری و دکتر ابراهیمی دینی حاضر شدند و مطلب را گفتند من در مراسم تهنیت چنانچه ایشان حضور نداشتن چون در مشهد بودم حالا هم عرض می‌کنم من نظرم و قش برسد تا بنویسم اگر خدا بخواهد نسبت به ایشان لای دین بکنم ولی این لای دین کردن برای ایشان کفری نیست که بتوانم به آن تصمص بگیرم و بر نمانم بریزم باید به تعبیر خود ایشان حواقتا بد.

من فکر می‌کنم کاری که بر عهد شکران و از استناد فرجید است و من هم اگر بتوانم به سهم خود کمک بخواهم کرده این است که یادداشت های فرجید به خصوص حوالتی کتاب های لغت فرانسوی به یونانی و یونانی به فرانسوی و نیز همجم اومیطه را که به عربی است و نیز هرمان فانچ را که تصور می‌کنم که در پیاده فرجید است و محفوظ نگاه داشته شده استخراج منظم کنند و بی دخل و تصرف به چاپ بیاورند تا این کار نکرده اصلا شاید بی معنا حرف زدن باشد در مورد فرجید البته از همین کتابهایی هم که نوشته شده است مثل هدایت فرعی و فتوحات آخر زمان به هر طریقی که انسان حال و هوای گفته شدن زنده شمس سخن ها در زبان فرجید و نیز پیاده شدن از نور را در نظر داشته باشند می‌توان استفاده کرد نیز باید به کتاب مرحوم عباس معارف و از همه مهمتر کتابهایی که فرجید در آنها دستی برده و به ازای معالجات فلسفی و حکمی اروپایی معال های دقیق فارسی گذاشته یا دیده تصاصتگاه کرد.

این را هم بگویم که هر چه فرجید ظاهر ا بعد از مقالات اولیه چیزی نوشته اما از همان تجدید نظری که کرده است در ۲۴ صفحه اول هایدگر آلمانی به فولکیه و ترجمه قسمتی از منظومه پارمنیدس و بعضی حوالتی کوتاه که به دست داده است آسانی افسوس می‌خورد برای اینکه می‌بند اگر فرجید می‌نوشت چه عالم می‌نوشت دقتی در نوشته هایش هست که من در نوشته های کسی دیگر نمی‌بینم اما از مسائل روزگار است که کسی می‌بند که به نظر من می‌آید که باید خود شرمش آید از نوشته شان ولی کسی شاید با شنیدن فرجید که باید بنویسد اما چون فقر الفاظ و معنی را خیلی می‌شناسی نویسنده